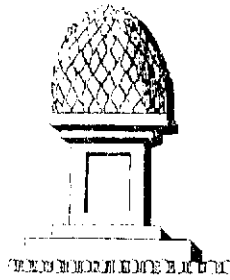
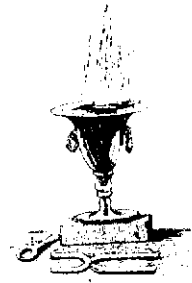


آذر و آذرگان

دکتر پرویز رجبی



محراب آتش



آتشدان



آتشدان متحرك

۱- مقدمه: آتش (آذر)، یکی از چهار عنصر مقدس «آب»، «آتش»، «باد» و «خاک» نزد ایرانیان است. و ایزد آذر دستیار امشاسپند اردی بهشت، که پاسبان آتش در جهان مادی است، نیز مورد ستایش و نیایش ایرانیان است. مردم ایران زمین، در طول تاریخ طولانی خود، با آتش زندگی کرده‌اند، با آتش نیایش کرده‌اند و تا برآمدن اسلام، به وقت نیاز و به پاس سنت، **پیرامون آتش ایستاده‌اند** و آتش را پاس داشته‌اند و به ناحق آتش پرست* خوانده شده‌اند، ایرانیان برای آتش جشن و سرور برپا کرده‌اند و آتشکده‌های بیشماری را به پاس آتش و پاسداری از آتش برپا ساخته‌اند.

قرن‌ها تارک‌ها و کمرها و دامن‌های کوهساران بیشماری، و کفه‌ها و برآمدگی‌های دشت‌ها و هامون‌های بسیاری، و بام‌های بناهای کوچک و بزرگ و کومه‌های بی‌حسابی، در این سرزمین بی‌کران-کران تا کران - شاهدلهیب سرخ آتش‌افروزان شیفتگان و نیایشگران آتش بوده‌اند. و در این سرزمین آتش‌بازان، قرن‌ها آتشیانان به حرمت گل مقدس آتش نگهبانی‌ها داده‌اند، تا شعله لهیب ملیون‌ها آتش، در آذر جشن‌های گوشه و کنار، در چشم ملیون‌ها انسان بیمار و به تیمار این سرزمین برقصد... در این سرزمین، بزرگترین عشق‌ها، آتشین است. و در این سرزمین دودمان، میهن است. میهنی که دود آتشش همیشه بلند است... ازیراست پرداختن به آتش و جشن آذرگانش.

* واژه پرستیدن [پرستیا ← پرستار (= موبد = نیایشگر) ← پرستار ← پرستاری] می‌تواند، غیر مستقیم، تا حدودی حاکی از توجه ایرانیان به آتش باشد. در فارسی و اوستا و سانسکریت «استا» به معنی «ستادن» و «ایستادن» است. و پیشاوند «پری» **Pariy** در فارسی باستان و «پشیری» در اوستا و «پری» در فارسی به معنی پیرامون است. بدین ترتیب پرستیا واژه‌هایی مانند پرستاری کردن و پرستیدن به معنی «در پیرامون ایستادن» است. به عبارت دیگر «در پیرامون (آتش) ایستادن». هم‌چنین نگاه کنید به یسنا، جلد دوم، پور داود، تهران ۱۳۵۶، صفحه ۱۲۳.

از آن به دیر مغان عزیزم می دارند که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست!

۲- پیدایش آتش: ما - درحقیقت - درباره پیدایش آتش، به هر شکل و ترتیبی که بوده است، جز به گمان اطلاعی در دست نداریم. افسانه‌ای که فردوسی در شاهنامه - لابد مبتنی بر روایات و مدارکی افسانه‌ای، که در اختیار داشته است - آورده است، افسانه زیبایی است، که اگرهم متکی برحقیقت نیست، نشان ازحقیقت دارد. این افسانه هرچه هست، برداشت زمان فردوسی و زمان روایات و مدارک فردوسی از پیدایش آتش است. و از این روی درتاریخ اساطیر ایران خوش اعتبار. دریغ است، در این گزارش، که سراسر سخن از آتش است. از این افسانه یادی نشود:

روزی هوشنگ به همراه گروهی از کوهستانی می گذشت، که ناگهان چشمش به يك مار سیاه و تیزتاز افتاد. هوشنگ پارسنگی برگرفت و بهسوی مار پرتاب کرد. سنگ بهمار اصابت نکرد. اما از برخوردش باسنگی دیگر فروغی برجهید و آتشی فراز آمد...

۳- اوستا سند اصلی این گزارش: پیش ازپرداختن به آذرگان، چون بهخاطر فقدان سند، ناگزیریم در این گزارش بیشترین تکیه را بر اوستا داشته باشیم، توجه به این نکته ضروری است، که اوستایی که امروز در دست داریم، تقریباً يك چهارم اوستایی است، که در زمان ساسانیان وجود داشته است. امروز - با همه کوشش‌هایی که شده است - با توجه به لهجه و موضوع و منطق موضوع می‌دانیم، که تنها گائاه‌ها، سرودهای خود زرتشت هستند و دیگر قسمت‌های اوستا، با هر نامی که دارند، اگر هم مبتنی و متکی بر سرودهای مفقود زرتشت باشند، باز هم با توجه به لهجه و موضوع و منطق موضوع، یا از آن دیگر پیروان زرتشت هستند و یا نتیجه سفارش‌های مذهبی - سیاسی شاهان ساسانی. متأسفانه، با این که از سال ۱۷۷۱، که برای نخستین بار ترجمه قسمت‌هایی از اوستا، به وسیله آنکتیل دوپرون، در پاریس منتشر شد، صدها کتاب و مقاله درباره زرتشت و کتاب مقدس زرتشتیان نوشته شده است، هنوز تا رسیدن به مرزحقایق مستدل راه دور و درازی در پیش داریم. سیاس کوشش دانشمندان را، که راه رسیدن به مرزحقایق مستدل را، اگرچه دراز است، هموار ساخته‌اند.

با این همه مورخ، باشناختی که از روح بزرگ زرتشت کبیر دارد، تحت هیچ شرایطی نمی‌تواند، این باور را به خود بقبولاند، که مثلاً شاهان ساسانی، که از دین به صورت يك محمل برای اعمال خواست‌های نامردمی خود استفاده می‌کردند، کوچکترین دخل و تصرفی در کتاب بزرگ زرتشت به عمل نیاورده‌اند.

وقتی در گائاه‌های زرتشت می‌خوانیم:

«این را می‌پرسم، چه چیز است سزای کسی که از برای دروغ‌پرست شهریاری

۱- نگاه کنیده: آبانگان، پرویز رجبی، چیستا شماره ۳، آبان ۶۰، از صفحه ۳۳۹ به بعد.

فراهم کند. - از برای آن بدکنشی، ای اهورا، که مایه زندگی خویش نیابد،
جز به آزار چارپایان و کارگران کشاورز راست کردار؟^۲

چگونه می‌توانیم بر خود بقبولانیم، که مثلاً در آبان یشت، که از ۳۰ کرده
(فصل) و ۱۳۳ فقره تشکیل شده است، کوچکترین ارتباطی میان توده‌های مردم و آناهیتا
وجود نداشته باشد، در عوض، در طول ۴۶ فقره (۱۶ کرده)، یعنی از فقره ۱۸ تا فقره
۶۴، آناهیتا فقط به برآوردن نیاز شاهان و امیران و بزرگان و سرداران بپردازد و حتی
در دو فقره پایانی، فقره‌های ۱۳۰ و ۱۳۱، دوبار دیگر آناهیتا مخاطب شاه قرار گیرد؟
فقره ۱۳۰ از این قرار است:

«۱۳۰ - اینک مرا ای نیک، ای تواناترین، ای اردویسور ناهید، خواهش
این کامیابی است، که من بسیار معزز به سلطنت برسم. - (آن سلطنتی)،
که در آن بسیار غذاهایی می‌شود، بهره و بخش (هر یک) بسیار است. -
(به آن سلطنتی)، که با اسب‌های شیهه زنده و گردونه‌های (خروشنده) و
تازیانه‌های طنین براندازنده است. - (به آن سلطنتی)، که در آن خوراک
فراوان و آذوقه ذخیره شده است. - به آن سلطنتی، که در آن چیزهای معطر
موجود است، و در انبارش آن چه دل کسی بخواهد و آن چه از برای زندگانی
خوش به کار آید فراوان باشد»^۳.

نه! محتوای آبان یشت نمی‌تواند، با آرمان‌های بزرگ زرتشت بزرگ، که درسراسر
گائها، جز با توده‌های زحمتکش کارگر و کشاورز با کس دیگری سروکار ندارد، سازگار
باشد. به نظر نگارنده تألیفات ساسانیان را - با همین شکلی که امروز در دست داریم - از
آن زرتشت دانستن، از صلابت روح بزرگ و خوش آرمان زرتشت می‌کاهد^۴. البته در
نظر داریم، که این تألیفات را نمی‌توان عاری از هر نوع ریشه به‌زمان زرتشت دویده
دانست. چیزی که هست پرداختن به ریشه‌ها گزارشی جداگانه می‌خواهد.
متأسفانه اغلب به این رویه برمی‌خوریم، که در بررسی‌های مربوط به تعالیم پیامبر

۲- گائها، اهنودگات، هات ۳۱، بند ۱۵، ترجمه استاد پور داود، تهران ۱۳۵۴،
صفحه ۹۴.

۳- آبان یشت، ترجمه استاد پورداود (یشت‌ها، جلد اول).

۴- آقای علی‌اکبر جعفری ضمن مقاله‌ای به‌نام «گات‌ها چیست؟» می‌نویسد: «یشت هم جنگی
است از سراینندگان گمنام» و «من به دلیل‌هایی که این‌جا نمی‌توان گنجاند، گات‌ها را
سرودهای زرتشت و هفت هات و چند بند دیگر را از جانشینان آن بزرگوار و هات‌های
دیگریسن را از پیروان جانشینان وی می‌دانم» (یادنامه آنکتیل دوپرون، نشریه انجمن
فرهنگ ایران باستان، سال یازدهم، شماره دوم، اسفند ۱۳۵۱، صفحه ۹۱).

ایران باستان - هرکس به دلخواه خود - هر کجای اوستا را، که بیشتر به کارش می‌آید، خواه اوستای زرتشت و خواه اوستای «زمان»، به آن‌ها تکیه می‌کند.^۵

۴- واژه آتش: قدیمی‌ترین منابع زبان فارسی، گائاهای زرتشت‌اند و سنگنبشته‌های فارسی باستان و پس از این‌ها، تألیفاتی که در زمان ساسانیان و سده‌های نخستین پس از اسلام به زبان پهلوی صورت گرفته‌اند. آتش در گائاهای دیگر کتاب‌های اوستا به چند صورت نوشته شده است: آتر *atar*، آتر *atr*، آتر *atərə*، و آثر *aθr*. در فارسی باستان، در سنگنبشته بیستون (DB)، آثر به صورت ترکیبی آثری یادبیه < آثری یادبیه > *Āciyādiya*، برای نام نهمین ماه سال، آذر، آمده است.^۶ به این ترتیب آثری < آثری > آثر < آثر، به جای «آذر» (= آتش) آمده است. «آذر» در متن‌های پهلوی به صورت: آدر *ador*، آتور *atur*، آتخش و آتشر نیز آمده است. در واژه «آتشر» به مرور حرف «ر»، هم‌چنان که از «ارشک»، «اشک» درست شده است، افتاده است.

بیشماری نام‌ها و واژه‌هایی که در فارسی با ترکیب یکی از صورت‌های کهنه و نو واژه آتش به وجود آمده‌اند، حکایت از اهمیت آتش نزد ایرانیان می‌کند، که پرداختن به این واژه‌ها به گزارشی جداگانه نیاز دارد.

۵- تقدس آتش در میان ایرانیان: «آتش» هم مانند «آب» در میان ایرانیان از دیرباز از تقدس خاصی برخوردار است، و این امری است طبیعی. زیرا اگر آب مایه حیات است، آتش گرمای زندگی است و چراغ نیمی از زندگی و جانشین خورشید است و مکمل خیل ستارگان و هلال ماه. آتش تا نسوزد و نسوزاند وجود ندارد و تولد و مرگش ملموس‌تر از هر حضور و غیبت است. آمدنش راه پشت‌سر ندارد و در رفتنش هیچ چشمی را به راه نمی‌دوزد. آتش با سوختن و سوزاندن، بیشتر از هر پدیده دیگر، با هر زبان‌های که می‌کشد، زبان استدلال فی‌البدیهه دارد. این‌جا همه بدن گوش است.

آتش در لحظه تولد بالغ است و به گاه مرگ بالغ. آتش فی‌البدیهه‌ترین بلوغی است، که لهیب بلاغتش صغیر و کبیر نمی‌شناسد. و از همین روی است، که آتش در صدر نخستین قدسین بشریت قرار گرفته است. اما جالب توجه است که برای ایرانیان و

۵. برای نمونه یادآور می‌شویم، میتراپی که زرتشت می‌شناخت، هرگز نمی‌تواند آن میتراپی باشد، که «مهریشت» مبلغش است (نگاه کنید به: «میترا در زمان زرتشت» و «میترا پس از زرتشت» در مهرگان، پرویز رجبی، چیستا شماره ۲، مهرماه ۱۳۶۰، از صفحه ۲۰۴ به بعد).

۶. داریوش در شرح جنگ خود با مروزی‌ها، می‌گوید: «... اهورمزدا مرا یاری کرد. به خواست اهورمزدا سپاه من آن سپاه نافرمان را بسیار یزد. از ماه آثری یادبیه ۲۳ روز گذشته بود...» هم‌چنین در فارسی باستان به نام «آثری داته» (= آتش داد) برمی‌خوریم.

عمو زاده‌هایشان، هندیان، آتش‌بیشتر از هر جای دیگری مقدس بوده است. بدون تردید، دلیل این امر را می‌توان تنها در اوضاع و احوال طبیعی و اقلیمی جست. تنها در مورد سبب اولیه است، که می‌توان به کنکاش پرداخت. آیا در مورد ایران، عدم دسترسی آسان به سوخت معمول عهدباستان از یک سوی و امکان دسترسی به سوخت لایزال نفت و گاز زیرزمینی از سوی دیگر سبب احترام ویژه ایرانیان به آتش شده است؟ یا تجربه سرما-های سخت، و نقش خورشید سوزان تابستان و گرمای حیات‌بخش زمستان؟ هرچه هست در بیشتر گزارش‌های باستانی سخن از تقدس آتش در میان ایرانیان است. تقدسی بیشتر از هر جای دیگر.

۶- آتش و کیانیان: سرگذشت کیانیان خواه سرگذشتی تاریخی باشد و خواه افسانه‌ای، هرچه هست، سرگذشتی از زندگی ایرانیان باستان است. - سرگذشتی از برداشت ایرانیان باستان از تاریخشان و قهرمانان افسانه‌ای‌شان و زندگی روزمره‌شان، و سرگذشتی آن‌چنان آمیخته با فرهنگ مردم، که کتاب مذهبی اوستا و دیگر کتاب‌های مذهبی زرتشتی و اندرزنامه‌ها و گزارش‌هایی را، که به پهلوی تألیف شده‌اند، به تصرف خود درآورده است.

بامطالعه سرگذشت کیانیان به مطالب پراکنده فراوانی برمی‌خوریم، که به موجب آن‌ها آتش نزد کیانیان از تقدس بسیار زیادی برخوردار است. از همه مهم‌تر این که آتش هر مزد بر ویشناسپ (گشتامپ) تجلی کرد و او را به پذیرفتن آیین زرتشت واداشت و از او خواست، که در پراکندن آیین زرتشت بکوشد. و ویشناسپ پس از تجلی آتش نخست زن خود هوتوس را در جریان امر قرارداد.^۷

از دیگر روایت‌های مربوط به ویشناسپ و آتش، ایجاد (یا تغییر مکان) سه آتش مقدس به وسیله ویشناسپ و کیخسرو است. به قول بندهشن ایرانی، این «سه آتش بهرام‌اند و همه تخمه (= اصل) آتش‌های دیگر گیتی‌اند»^۸. باید توجه داشت، که در ایران باستان ابتدا مردم را به سه طبقه تقسیم می‌کردند: آتوربانان (موبدان، پیشوایان، دانایان و دبیران)، ارتشتاران (سران، فرماندهان، سپهبدان و بزرگان) و واستریوشان (برزیگران و دهقانان)^۹. و هر کدام از این سه آتش از آن یکی از این طبقات بود:

۷. دینکورت کتاب نهم، فرگرد ۴۲، بند ۱۷ و فرگرد ۳۹، بند ۲۲ و کتاب هفتم، فرگرد اول، بند ۴۱ و ۴۷ و فرگرد ۴، بند ۱ و ۷۴ و ۷۵ و فرگرد ۵، بند ۶ / مینوک خرد، فرگرد ۱۳، بند ۱۴ و ۱۵ و فرگرد ۲۷، بند ۶۸ و ۷۶ / کیانیان، کریستین سن، ترجمه ذبیح‌الله صفا، تهران ۱۳۵۵، صفحه ۱۳۸.

۸. ترجمه مهرداد بهار (اساطیر ایران)، تهران ۱۳۵۲، صفحه ۴۲.

۹. بندهشن، فرگرد هفدهم.

۱- آذر فرنبغ: آذر فرنبغ را، که جم بر فراز فرهمند کوه نشانده بود، در زمان ویشتاسپ به روشن کوه کابلستان یا کنارنگان انتقال دادند^{۱۰}. این آتش، که در دوره ساسانیان به کاریان (لارستان) در فارس برده شد، ویژه طبقه آتوریانان بود^{۱۱}. جا دارد در پرداختن به مسأله تحول و تطور آیین زرتشت در زمان ساسانیان به این آتش (آتشکده) و موبدان وابسته به آن توجه خاصی مبذول بشود!

از آتش فرنبغ در منابع مختلف با نام‌های گوناگونی یاد شده است: فرا / فروبا / فروبغ / فریبغ / خرا / خورا / خراد / خرداد / خورنه / خره / خوره... در هر حال این نام از دو واژه «فر» و «بغ» درست شده است، به معنای فر ایزدی.

۲- آذرگشنسپ: در منابع اوستا، پهلوی و فارسی شاید بیشتر از هر آتشکده‌ای به آتش یا آتشکده آذرگشنسپ اشاره شده است. این منابع آن قدر زیاد و پراکنده هستند، که پرداختن به همه آن‌ها به گزارشی جداگانه نیاز دارد. در این گزارش تنها به آن‌چه که مربوط به کیانیان می‌شود، به اختصار توجه می‌شود.

کیخسرو در ایران باستان از تقدسی عرفانی برخوردار بود^{۱۲} و ایرانیان علاوه بر این که در افسانه‌های مذهبی‌شان بنای آتشکده‌هایی را در کنگ، در کوه‌های سرحدی ایران و توران به کیخسرو نسبت داده‌اند^{۱۳}، بنای آتشکده معروف شیز (آذرگشنسپ)^{۱۴} را نیز، که در زمان اشکانیان و مخصوصاً ساسانیان اعتبار ویژه‌ای داشت، از او می‌دانند:

«آذرگشنسپ تا شهر یاری کیخسرو همواره پناه جهان بود. آن‌گاه که کیخسرو بتخانه اوزدس چار Uzdes-čar دریاچه چنچست را بر کند (ویران کرد)،

۱۰. بندهشن هندی، فرگرد ۱۷، بند ۵ و ۶ / بندهشن ایرانی، ترجمه مهرداد بهار (اساطیر ایران)، صفحه ۴۱ و ۴۲.

۱۱. درباره آتش فرنبغ هم‌چنین نگاه کنید به کیانیان، صفحه ۱۳۹ و ۱۴۰. در تفسیر پهلوی، فقره ۵ می‌خوانیم: «نام این آذر فروبغ است و این آتشی است، که نگهبانی پیشه پیشوایی با اوست و از یآوری این آتش است، که دستوران و موبدان دانایی و بزرگی و فر دریافت کنند و این آتش است، که بادهاک پیکار کرد». خرده اوستا، پورداود، صفحه ۱۳۳.

۱۲. در کتاب نهم دینکرد، فرگرد ۱۵، بند ۱۱، کیخسرو در شمار هفت جاودانی‌ها آمده است. و در منیوخرد، فرگرد ۲۷، بندهای ۵۹ تا ۶۳، از یاوران سوشیانت. و در بندهشن، فرگرد ۳۵، نیز در شمار جاوداتی‌ها است، که در روز واپسین از یاوران اوشیدر ماه خواهد بود.

۱۳. داتستان دینیک، فرگرد ۹۰، بند ۶.

۱۴. گشنسپ دارنده اسب فعل.

آن [آذر] به بش (یال) اسب فرونشست، تاریکی و تیرگی را بزود و روشنی پدید آورد، تا این که بتخانه برافتاد، در همان جا برکوه اسنوت Asnavant آذرگشنسپ را در داتگماس (= دادگاه، آتشکده)، فرو نهاد»^{۱۵}.

آتشکده آذرگشنسپ مخصوص پادشاه و ارتشتاران و رزمیان^{۱۶} بود و از این روی از ثروت هنگفتی برخوردار بود. این آتشکده در میان دژ شیز، که ۴۰۰ متر طول و ۳۱۰ متر عرض دارد قرار داشت. گرداگرد دژ شیز را دیواری با حدود ۱۵ متر ارتفاع و ۵ متر ضخامت دربر می گرفت. در میان دژ شیز دریاچه شگفت انگیز آب شیرین و نیلی-رنگی وجود دارد، با ۱۰۰ متر گودی و ۱۲۰ متر درازا و ۸۰ متر پهنا! این مجتمع رونق بی مانند خود را مرهون دو چشمه بوده است. یکی چشمه آبی که دریاچه را زنده نگه می دارد و هنوز هم می جوشد و دیگری چشمه نفتی که آتش جاودان را جاودانگی می بخشیده است و امروز کور است!

آتشکده آذرگشنسپ در سال ۶۲۴ میلادی، به انتقام چلیپای مسیح، که در سال ۶۱۴ میلادی وسیله شهرز، سردار خسرو پرویز، به تیسفون انتقال یافته بود، غارت و ویران گردید.

۳- آذر برزین مهر: سومین آتشکده ای، که براساس روایت و کتاب های مذهبی آیین زرتشت^{۱۷}، به وسیله ویشناسپ شناخته شده است، آتشکده برزین مهر است. این آتشکده در نزدیکی نیشابور برفراز کوه ریوند قرار داشته است و از آن طبقه برزیگران بوده است:

«جای آذر برزین در کوه ریوند است. کار آذر برزین مهر کشاورزی (وامتر- یوشی) است. از یآوری این آتش است، که کشاورزان (واستریوشان) در کار کشاورزی داناتر و تحشاتر و پاکیزه تر (شستک جامک تر) هستند. و با این آتش بود، که گرشاسپ برمش و پاسخ کرد»^{۱۸}.

طبیعی است، که این سه آتشکده، اگر هم به وسیله ساسانیان بنا نشده باشند، به دست

۱۵. بندهشن، فرگرد ۱۷، بند ۷، ترجمه پورداد (یستا، بخش دوم، تهران ۱۳۵۶، صفحه ۱۴۸).

۱۶. خرده اوستا، آتش بهرام نیایش، بند ۶.

۱۷. بندهشن، فرگرد ۱۲، بند ۱۸ و ۳۴، فرگرد ۱۷، بند ۸ / زاد اسپرم، فرگرد ۶، بند ۲۲، فرگرد ۱۱، بند ۸ و ۱۰ / بهمن یشت، فرگرد ۳، بند ۳۰ و ۴۰...

۱۸. آتش بهرام نیایش، بند ۶، دقیقی در شاهنامه می گوید:

پس آزاده گشتاسپ بر شد به گاه	فرستاد هر سو به کشور سپاه
پسراکنده کرد جهان موبدان	نهاد از بر آذران گنبدان
تخت آذر مهر بر زین نهاد	به کشورنگر تا چه آیین نهاد

اینان توسعه و رونق گرفته‌اند. با این همه شاهان ساسانی در جریان محمل قرار دادن دین برای پیشبرد مقاصد سیاسی خود، کوشیده‌اند - با شناختی که از احترام مردم به کیانیان و آتش داشتند - بنای آتشکده‌هایی را، که خود ساخته‌اند و یا توسعه داده‌اند، به کیانیان نسبت بدهند، تا به این ترتیب بتوانند، برای بناهای مذهبی خود، که مراکز تفتیش عقاید بودند، حرمت لازم را دست‌وپا بکنند. از این کوشش‌ها می‌توان نتیجه گرفت، که تظاهرات مذهبی ساسانیان نزد مردم از اعتبار چندانی برخوردار نبوده است.^{۱۹}

از دیگر افسانه‌های مربوط به کیانیان داستان تازیانه زدن گرشاسپ به آتش است: گرشاسپ به هنگام نیمروز بر پشت اژدهایی شاخدار، که اسب‌ها و آدم‌ها فرو می‌بلعید و زهرش به بلندی یک نیزه روان بود، خوراک می‌پخت، که اژدها از تف آتش از جای جست و دیگ آهنین گرشاسپ را به زمین انداخت و آب جوشان دیگ را پراکنده.^{۲۰} گرشاسپ از سر خشم، اژدها را بکشت و به ناچار دیگ خود را بر آتشی از هیزم نهاد. چون آتش دیر شعله‌ور شد، باز گرشاسپ بر آشت و در حضور اورمزد با گرز خود بر سر آتش مقدس کوفت. این امر سبب شد، که آتش مقدس از ورود گرشاسپ به بهشت ممانعت به عمل آورد. سرانجام اورمزد روح سرگردان گرشاسپ را به زرتشت نشان داد و از او خواست تا از گناه گرشاسپ بگذرد و زرتشت پذیرفت و از آن پس روان گرشاسپ در همیستگان (برزخ) قرار گرفت.^{۲۱}...

۷- آتش در زمان مادها: متأسفانه از دین و مراسم دینی مادها اطلاعات دقیقی در دست نداریم. یافتن نشانه‌هایی از پرستش آتش از این دوره از این روی حائز اهمیت است، که زرتشت - به احتمال بسیار زیاد - در اواخر حکومت مادها ظهور کرده است. اگر در زمان مادها به آتش بر بخوریم، این موضوع که آتش پیش از ظهور زرتشت نزد ایرانیان پرستیده می‌شده است، مطرح می‌شود.

گزارشی که هرودوت درباره دین و آیین‌های دینی ایرانیان می‌دهد، - با این که پارس‌ها از نظر دینی تا حدود زیادی تحت نفوذ و تأثیر مغان مادی قرار داشتند -، این اجازه را به ما نمی‌دهد، که درباره دین و کیش مادها به یک اظهار نظر قاطع دست بزنیم. ما - درست به خاطر تاریکی بیش از حد این دوره از نظر تاریخی - به شواهدی ملموس‌تر نیاز داریم. خوشبختانه دستاوردهای باستانشناسان تا حدودی گره کار را گشوده‌اند: مقبره‌های «قیز قاپان»، در دره شهرزور، کنار دهکده سورداش، نزدیک سلیمانیه، و مقبره «دکان داود»، در سه کیلومتری جنوب‌شرقی سرپل‌ذهاب، نشان از پرستش آتش در زمان

۱۹. نگاه کنید به: کیانیان، صفحه ۱۵۵.

۲۰. یسنا، بند ۱۱۱.

۲۱. کیانیان، صفحه ۱۴۷.

مادها دارند.

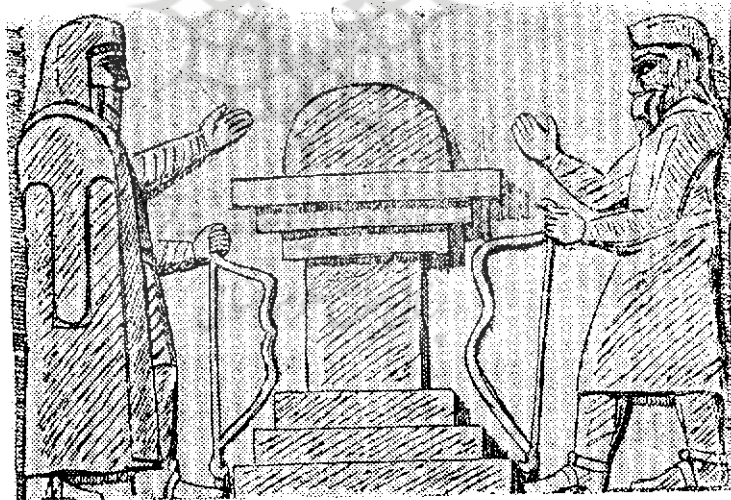
در «قیزقاپان»، در بالای سردر مقبره نقش برجسته‌ای از صحنه نیایش در برابر آتش قرار دارد (شکل ۱). مقام دینی‌ای که در سمت چپ ایستاده است لباس مخصوص مغان را به تن دارد. این مغ یا موید بر روی لباس خود جبه‌ای پوشیده است، بی‌آن‌که از آستین‌ها استفاده بکند. در سمت راست شاه‌قرار دارد و موید و شاه، هردو، باشلق (پتی‌دان) بر سر دارند و نواری بر صورت، تا نفسشان به آتش مقدس نخورد.

مقبره «دکان داود» هم بنایی همانند دارد (شکل ۲). مغ، تنها، در نقش برجسته مقبره، در حالی که شاخه برسم به دست دارد و پیراهن بلند ایلامیش تا قوزک پایش راپوشانده است به حال نیایش ایستاده است.

احتمالاً مقبره قیزقاپان قبر کیاکسار است و دکان داود قبر آستیاگ^{۲۲}.

۸- آتش در گائاها: برخلاف ریگ‌ودا، که در آن «اگنی» (آتش) با سرودهایی

بسیار دلکش و زیبا ستایش شده است، در گائاها از آتش به ندرت سخن به میان آمده است. با توجه به نقشی که آتش پیش از زرتشت و پس از او برای ایرانیان داشته است، تنها می‌توان به این نتیجه رسید، که رد آتش در سرودهای مفقود زرتشت گم شده است. در سراسر گائاها فقط هشت بار به نام آتش بر می‌خوریم. از این هشت بار، شش بار منظور از آتش، آتش روز آزمایش و رستاخیز است^{۲۳}. تنها در

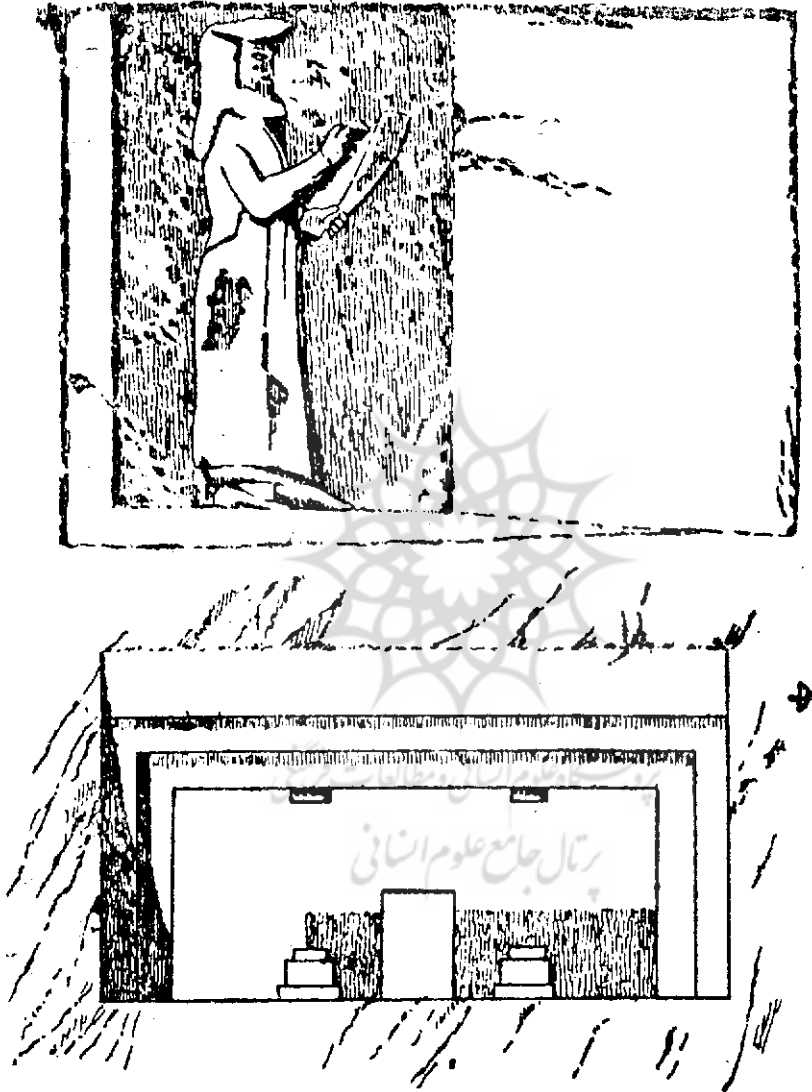


شکل یک - قیزقاپان - مقبره مادها، مغ روحانی در حال نیایش آتش

۲۲. تاریخ ماد، دیاکونوف، ترجمه کریم کشاورز، تهران ۱۳۴۵، صفحه ۵۰۳.

۲۳. نگاه کنید به گائاها، هات ۳۱، بند ۳ و ۱۹ و هات ۳۴، بند ۴ و هات ۴۲، بند ۴ و

هات ۴۷، بند ۶ و هات ۵۱، بند ۹.



شکل ۳- دکان داود - مقبره مادها. مرد روحانی، برسم به دست، در حال فیاض در برابر آتش

بنده از هات ۴۳ و بند ۷ از هات ۴۴ است، که منظور از آتش، آتش روز رستاخیز نیست: بند ۹ از هات ۴۳: «و ترا پاك شناختم، ای مزدا اهورا، آن گاه، که بهمین به سوی من آمد در پرسشش: از چه چیز خواهی، که خود را بازشناسی؟ (گفتم): با آن دهش نماز نزد آذر تو تا هنگامی که بتوانم به راستی خواهم اندیشیدن».

بند ۷ از هات ۴۴: «کی را، ای مزدا پشتیبان مانند من کسی خواهند داد، آن گاه، که دروغ پرست از برای آزدن من آماده شود، جز از آذر و منش تو، که از کردارهایشان دین راستین رسا خواهد گردید؟ ای اهورا، از این دستور نهادم را آگاه ساز!» ۲۴.

۹- آتش در ریگ ودا: وقتی سخن از آتش می‌رود، نپرداختن به آتش عموزادگان هندی ناروا است. هرچه بیشتر به گذشته دور برگردیم، به آمیختگی فرهنگ ایرانیان و هندوان بیشتر نزدیک می‌شویم. و سرانجام به جایی می‌رسیم، که برای رسیدگی به فرهنگ یکی از این دو از آن دیگری بی‌نیاز نیستیم. آتش ایرانیان همان آتش هندوان است، اما ظاهراً «منابع آتش» هندوان را لهیب آتش یورش‌ها کمتر در خود پیچیده است! «اگنی» (آتش) در ریگ ودا داننده آفرینش است و خداوند نیرو و ثروت. خداوند جوان قائم به ذات است و برنا. پیشرو است و خبیر. پیغام خویش را به همه جا می‌رساند و با اعماق زوایای آسمان آشنا است. اگنی در آتش قربانی جلوس می‌کند.

خدایان اگنی زیبا را، که در میان آب‌های رودخانه‌های جاری پنهان بود، برای برگزاری مراسم مقدس پیدا کردند. زمین و آسمان از تولد اگنی شادان شد و به هنگام زاده شدن، هفت رودخانه بزرگ بر نیروی او افزودند و همان‌طور که مادریان‌ها از نوزادشان مواظبت می‌کنند، خدایان بدن اگنی را پس از تولد پرورش دادند. و اگنی با اندام فروزان، در فلک، گسترده شد، تا مراسم را با هوشمندی و نیروهای پاك کننده مقدس برپا سازد. اگنی شعاری از نور دارد و به پرستندگان خود روزی فراوان و کامیابی بزرگ و کاهش ناپذیر می‌بخشد. اگنی به سوی آب باز می‌گردد و هفت رودخانه جاویدان همیشه جوان، که زادگان وسیع فلکند و از یک منبع سرچشمه گرفته‌اند، اگنی را چون جرثومه مشترک خود به دست می‌آورند. اشعه او که در مشیمه آبها مجتمع‌اند به اطراف پراکنده می‌شوند، تا در سیلان شیره شیرین مؤثر باشند. زمین و آسمان پدر و مادر اگنی هستند، که چون گاوان شیرده پرستان‌اند. پدر و مادر فرزندی که با اشعه فروزان و سریع خود می‌درخشد و همه نگهدار اویند، و فرزندی که به هنگام تولد، پستان مادرش را می‌شناسد... و خدایان به هنگام زاده شدن او، او را عبادت کردند.

۲۴. گائاهها، ترجمه پورداد.

هر هنگام، که اگنی از ستایش می‌بالد، رگبار باران‌های شیرین فرو می‌ریزند. اگنی بسیاری از گیاهان نموکننده را می‌بلعد. آسمان و زمین، این مصاحبان آفتاب، که به بشر مهربانند، هردو از خویشاوندان اگنی بخشنده برکت پاك‌اند.

آب‌ها برای اگنی غذای فراوان می‌آورند و اگنی بزرگ در فلك بی‌کران فزونی می‌یابد. او به آرامی در زادگاه آب‌ها می‌خوابد، تا به رودخانه‌های خواهر خدمت کند. اوست، که آب‌ها را برای نیایشگران پیدا کرده است و خورشید خوش‌اندام را و گیاهان را پدید آورده است.

خورشیدهای نیرومند، مانند برق‌های درخشان، با اگنی فروزان بزرگ، در منزل غارمانند خود همکاری می‌کنند و آب حیات را در دریای گسترده بی‌کران می‌دوشند. اگنی خواننده ستوده خدایان است و همه مراسم مقدس را می‌شناسد و چون با کره صاف تغذیه می‌شود، حجمش فزونی می‌یابد و می‌درخشد و در همه جا حضور دارد و در هر تولدی حضور دارد. و قربانی نشاط‌آور نیایشگران را به سوی خدایان می‌برد.

اگنی با هیزم مردم بیدار می‌شود، تا سپیده دم را، که مانند گاوای شیرده می‌آید، ملاقات کند. از سپیده دم برمی‌خیزد و از تاریکی با رخسندگی بیرون می‌تازد. چون متولد می‌شود، جرثومه آسمان و زمین می‌شود. در گیاهان جای می‌گیرد. رنگارنگ می‌شود. کودکانه می‌شود. سیاهی شب را می‌پراکند و با غرش بلند از سرچشمه‌های مادری بیرون می‌آید. مانند درختان جوان، که شاخه‌های بلند خود را برمی‌افرازند، شعله‌های او به طرف گنبد افلاک برمی‌خیزد. برنا، و وفادار، و دانشمند، در میان جمعی که از آنها نگاهداری می‌کند، برافروخته است. نیروی گاو هزار شاخ دارد. با شتاب بر همه می‌گذرد و بر هر که ظاهر می‌شود از همه زیباتر است. درخشان. مهمان مردم و عزیز خلق. با جلال سوار ارباب زیبای خود می‌شود و مقدسین در اطراف او قرار می‌گیرند. اگنی راه‌های هوایی فضای بی‌کران را می‌شناسد و خدایان را به میهمانی جشن و سرور نیایشگران می‌آورد. شعله‌های سرکش اگنی جنگل را نابود می‌کند. اگنی هرگز سیر نمی‌شود و همواره بر بوته‌های جوان می‌افتد. درختان را با زبان خود خم می‌کند. به گیاهان می‌چسبند و جرثومه آن‌ها می‌شود و از نو زاده می‌شود. خداوند می‌شود و همه را یکسان می‌بیند. و همه ساکنان زمینی او را تغذیه می‌کنند. بی‌او موجودات فرح و انسیباط ندارند. او واسطه میان مردم و خدایان است و با ارباب خود همراه خدایان می‌آید و در کنار مردم می‌نشیند. و نیایشگران از اگنی ثروت بزرگ و آسیب‌ناپذیر و خوش‌نام و مطبوع و مشهور می‌طلبند و هم‌چنین پسری برای بیشتر کردن خلف خود... ۲۵.

۱۰- آتش در زمان هخامنشیان: اشاره‌های مکرر هخامنشیان به اهورمزدا، و در

مورد اردشیر دوم و سوم به آناهیتا و میترا، و این که اهورمزدا بزرگترین خدایان است، نمی‌تواند، برای یک اظهار نظر قطعی در مورد دین هخامنشیان کفایت بکند. با این همه این امر مسلم است، که اینان آتش را مقدس می‌شمردند و آن را نیایش می‌کردند. دلایل ما برای تقدس آتش برای هخامنشیان از این قرار است:

الف - منابع هخامنشی:

۱- برفراز آرامگاه داریوش در نقش رستم، نقش برجسته‌ای داریم، که داریوش را در جلو محراب آتش در حال نیایش نشان می‌دهد.

۲- در سکه‌های هخامنشی محراب آتش ضرب شده است (شکل ۳).

۳- در میان نقش برجسته‌های تخت جمشید، به کرات به دو آتشدان متحرک بر می‌خوریم، که در قسمت جلو صندلی شاه قرار گرفته‌اند. در این نقش برجسته‌ها آتشدان‌های متحرک میان شاه و مردی، که به احترام شاه یا آتش مقدس جلو دهان خودش را گرفته است و در حال عرض گزارش است، قرار گرفته‌اند.

۴- در سنگنبشته بیستون (DB) داریوش ضمن شرح جریان پیروزی بر گئومتای مغ (۲۹ سپتامبر ۵۲۲ پیش از میلاد) می‌نویسد: «... شاهی را، که از تخمه ما گرفته شده بود، آن را من دوباره برپا ساختم. من آن را در جایش ایستادم آن‌چنان که پیش از آن بود، آن‌چنان کردم. پرستشگاه‌هایی را، که گئومتای مغ ویران کرده بود، باز ساختم». اگر هم در این نبشته به صراحت نامی از آتشکده برده نشده است، چون می‌دانیم، که در زمان هخامنشیان میترا و آناهیتا مورد ستایش و طرف نیایش بوده‌اند، و چون می‌دانیم، که پرستشگاه‌های این دو بدون آتشکده نبوده‌اند (←)، منظور داریوش از بازسازی پرستشگاه‌ها می‌تواند، بازسازی آتشکده‌ها باشد! مخصوصاً با توجه به سه دلیل اول!

ب - منابع غیر ایرانی:

تقریباً همه مورخین غیر ایرانی (یونانی، رومی)، خواه به نقل مستقل و خواه به



شکل ۳- سکه هخامنشی - مرد روحانی در حال نیایش در برابر آتش

نقل از دیگری از اعتقاد هخامنشیان به آتش سخن رانده‌اند. گزارش‌های این مورخین آن قدر پراکنده و متنوع و يك نواخت است، که اشاره به همه آن‌ها از مجال این مقاله خارج است. جامع‌ترین گزارش از آن استرابو است، که در این‌جا به اختصار نقل می‌گردد: «... پارسیان قربانی‌های خود را در مکان مرتفعی تقدیم می‌دارند. آن‌ها هم‌چنین به خورشید، ماه، آتش، زمین، باد و آب حرمت می‌گزارند و مقدس می‌شمرند. آن‌ها قربانی‌های خود را در مکانی پاک و همراه با ادعیه‌ای مخصوص تقدیم می‌کنند و خود نیز در محل قربانی می‌ایستند. وقتی مجوس گوشت را به قطعات مختلف تقسیم کرد، آن را میان مردم توزیع می‌کند. بعضی‌ها معتقدند قسمتی از روده‌های قربانی را روی آتش می‌گذارند».

ما بی‌آن‌که همه جزئیات گزارش استرابو را بپذیریم، می‌توانیم، در کل، چنین نتیجه بگیریم، که هخامنشیان آتش را نیایش می‌کردند و به عبارتی آن را می‌پرستیدند. گزارش استرابو در کلیات فرق چندانی با گزارش‌های مورخین پیش از او ندارد. استرابو ادامه می‌دهد: «... پارسیان به طرق گوناگون قربانی‌هایی به آتش تقدیم می‌کرده‌اند و به‌خصوص روی آتش چوب‌های خشک بدون پوست گذاشته و آن‌گاه نکه‌های گوشت را بر روی این چوب‌ها می‌گذاشتند و بعد آتش را برمی‌افروختند... آنان کسانی را که به آتش بی‌حرمتی کرده و نقش‌های خود و یا هر موجود مرده دیگری را با آتش می‌سوزانند، به قتل می‌رسانند... پس از قربانی گوشت را قطعه قطعه کرده و بر روی «شبدله» یا برگ «غار» می‌گذاشتند و بعد مویز مجوس با چوبی زیبا آن‌ها را تیرك کرده و سرودخوانان، مایعی را، که از روغن، شیر و عسل ترکیب یافته بود، نه روی آب و نه روی آتش - بلکه روی خاك می‌ریخت و در تمام مدت مراسم ترکه‌هایی زیبا از شاخه‌های درخت انار در دست داشت»^{۲۶}.

تقریباً بیشتر مطالبی که استرابو به آن‌ها اشاره می‌کند با گزارش‌هایی که از اوستا داریم می‌خواند. به این ترتیب هیچ تردیدی وجود ندارد، که آتش در زمان هخامنشیان از اعتبار خاصی برخوردار بوده است. در خاتمه این بخش اشاره به این مطلب خالی از فایده نیست که در زمان هخامنشیان - مخصوصاً خشایارشا (۴۶۵-۴۸۵ پیش از میلاد) - ایرانیان شب هنگام با افروختن آتش بر فراز بلندی‌ها و برج‌ها از شوش با همدان و بالعکس ارتباط برقرار می‌کردند. و معروف است، که در جنگ خشایارشا با یونانیان،

۲۶. به نقل از: عصر اوستا، تالیف پروفیسور شپیگل، پروفیسور گایگر، پروفیسور ویندیشمن و پروفیسور سن‌جانا، ترجمه مجید رضی، تهران ۱۳۴۳، صفحه ۱۴۵ به بعد (نقل قولی با کمی اختصار). مؤلفین در این کتاب گزارش‌هایی هم درباره آتشکده‌های کپه دوکبه به نقل از استرابو آورده‌اند.

مارادونیا، سردار ایرانی، پس از فتح آتن، خبر پیروزی خود را با افروختن آتش در همان شب پیروزی به اطلاع شاه، که در سارد، پایتخت نیدی بود، رساند^{۲۷}.

۹۱- آتش در زمان ساسانیان و آتش در اوستا: شاید در هیچ دوره از تاریخ

ایران آتشکده‌ها به اندازه زمان ساسانیان رونق نداشته‌اند، و در هیچ دوره‌ای از تاریخ ایران آیین زرتشت، به اندازه زمان ساسانیان دستخوش تفسیر و دگرگونی قرار نگرفته باشد. ساسانیان ضمن این که وارث آتشکده‌های بزرگی به نام آناهیتا و میترا بودند، خود نیز با توجه به سیاست مذهبی‌شان از هیچ کوششی برای مرمت و بازسازی آتشکده‌های قدیمی و بنای آتشکده‌های جدید خودداری نکردند. از این روی آتش در زمان ساسانیان و آتش در اوستا را در یک بخش گزارش می‌کنیم:

کرتیر موبد بزرگ و نیرومند هفت شاه ساسانی، در سنگنبشته معروف خود در کعبه زرتشت می‌نویسد: «به فرمان شاپور، شاهنشاه، و همپشتی ایزدان و شاهنشاه - شهر به شهر - جا به جا - بس کردگان یزدان [کارهای مذهبی] افزایش گرفت و بس آذر وهران [آتشکده بهرام] نهاده شد و بس مغمردان خوشبخت و آبادان بودند و بس آذران و مغمردان» به مستمری رسیدند... «و دین مزدیسنا و مغمردان در شهر [کشور] فرمانروا بود و ایزدان آب و آذر و گوسفند [ستوران] را در شهر بزرگ خوشنودی فرا رسید. و کیش اهریمن و دیوان [؟] از شهر رخت بر بست و ناباور گردید و یهود و شمن و برهمن و نصارا و مسیحی و زندیک در کشور زده شدند [نابود شدند!] و بت‌ها [؟] شکسته شدند و کنام دیوان [؟] ویران گشت و نشستگه ایزدان گردید... و بزرگ آذر بهرام نهاده شد... و بس آذران و مغان در ایرانشهر آبادان کردم. و درباره آتشکده و مغمردان انیران، که به کشور انیران بود، تا آن جا که اسب و مرد شاهنشاه می‌رسید: شهرستان اناکیه و شهر سوریه و آن سوی سوریه، شهرستان طرسوس و شهر کیلیکیه و آن سوی کیلیکیه، شهرستان قیصریه و شهر کیه دوکیمه، نافراسوی شهرستان یونان و شهر ارمستان و آلان و بلاسگان، تا فراسوی دروازه آلان، شاپور شاهنشاه به اسب و مرد خویش غارت کرد و سوزاند و ویران کرد [!]. .. آن مغمردان و آتشکده، که در هر شهر بود بازسازی کردم... من از دارایی خویش نیز کردگان یزدان گوناگون بسی کردم، که اگر بر این نامه [سنگنبشته] می‌نوشتم آن گاه بسیار می‌نمود...»^{۲۸}.

گمان نمی‌رود، با این گزارش و کارنامه‌ای، که از وزیر امور دینی و دادگستری هفت شاه ساسانی آوردیم، دیگر نیازی به پرداختن به چگونگی آتش و آتشکده‌ها در زمان

۲۷. یشت‌ها، پورداود، جلد اول، تهران ۱۳۵۶، صفحه ۵۵.

۲۸. ترجمه پرویز رجیبی از متن پهلوی. نگاه کنید به «کرتیر و سنگنبشته او در کعبه زرتشت».

مجله بررسی‌های تاریخی، شماره مخصوص ۱۳۵۰، صفحه ۶۴ به بعد.

ساسانیان داشته باشیم. مخصوصاً که در بخش «آتش و کیانیان» (→)، سه آتشکده پر رونق زمان ساسانیان، آذر فرنبخ، آذرگشنسپ و آذر برزین مهر را شرح دادیم. فقط یادآور می‌شویم، که نحوهٔ برخورد ساسانیان با آیین زرتشت هرچه هست، يك واقعیت تاریخی است و ما تنها به پاس حرمت روح والای زرتشت کبیر است، که گاهی اشاره به سره و ناسره می‌کنیم. بدون تردید اگر اشو زرتشت خود سه آتشکده می‌ساخت، هرگز روا نمی‌داشت، که یکی از این آتشکده‌ها از آن شاهان و امیران باشد و دیگری از آن موبدان و سومی برای برزیگران!... و هرگز نمی‌سرود:

«۱۴- آذرمی نگرد به دست‌های همهٔ روندگان: چه می‌آورد دوستی از برای دوستی...- از آن فراز رونده از برای آن آرامش‌گزیده.

«۱۵- و اگر او (آن رونده و از راه رسیده) به حسب راستی نذر هیزم آورد، به حسب راستی برسم‌گسترده یا گیاه هذانه‌پتا پس درخواست کند، از برای او آذر مزداهورا، (آن آذر)، خوشنود و نیاززده کامیابی!

«۱۶- بشود، که رمه‌ای از چارپایان از آن تو شود و گروهی از مردان. بشود، که منشی ورزیده از آن تو شود و يك زندگی ورزیده. بشود، با زندگی شاد زندگی کنی شب‌هایی که زیست خواهی کرد. این است آفرین (آرزوی) آذر از برای کسی که از برای او هیزم خشک روشنی نگریسته، به حسب آداب راستی پاک شده» آورد (ترجمهٔ پورداد).

در سراسر اوستا به ایزد آذر برمی‌خوریم، اما با این‌که از نظر کمیت در مضیقہ نیستیم، اطلاعاتی که این‌جا و آن‌جا، از اوستا دربارهٔ آتش به دست می‌آوریم، از نظر کیفیت بسیار ناچیزاست. بیشتر، تکرار مکررات است و با ذخیرهٔ لغوی و فرهنگی بسیار ناچیز. و معلوم نیست، با توجه به نقشی که آتش در فرهنگ دینی-اجتماعی ایران باستان دارد، چرا در مقایسهٔ با میترا (در مهریشت) و آناهیتا (در آبان‌یشت)، این قدر سطحی با آتش برخورد شده است. مخصوصاً با توجه به موقعیت اگنی در ریگ ودا این موضوع را می‌توان مطرح کرد، که ممکن است بسیاری از اشارات مربوط به آتش از میان رفته باشد.

به هر حال در همه‌جا آتش، آذر اهورمزدا است و پسر اهورمزدا آذر دلیری است مردانه، هماره سرپا، بیدار، انجمن‌آرا، نیک‌کنش، رهاننده و خوش‌هوش. میانجی نیایشگران در نزدیکی به اهورمزدا است. مخصوصاً به‌هنگام دادستان (رستاخیز).

« به همهٔ آواز دهد آذر اهورمزدا! به آن کسانی که از برای آنان می‌پزد شام و سور، از همگان خواستار است، پیشکش خوب، پیشکش دلخواه و پیشکشی که از روی

دوستی است...»^{۲۹}.

۱۲- انواع آتش: در یازدهمین بند یسنای ۱۷ و در فرگرد یازدهم از زاد اسپرم

آمده است، که هرمزد پنج نوع آتش آفریده است:

یسنا: «ترا ای آذر، پسر اهورمزدا می ستاییم. آذر «برزی سونگه» - berezi savah را می ستاییم. آذر «وهو فریانه» Vohufrayana را می ستاییم. آذر «اوروازیشته» urvazišta را می ستاییم. آذر «وازیشته» vazīšta را می ستاییم آذر «سپنیشته» spenīšta را می ستاییم...»^{۳۰}.

زاد اسپرم: «چون (اهریمن)، هفتم، بر آتش آمد (هرمزد) با همان آتش (به پذیره او کوشید. آن آتش را) به پنج گونه (آفرید) که افزونی، به فرفتار، اوروازشت، وازشت، و بلندسود، خوانده شدند»^{۳۱}.

۱- آذر «برزی سونگه» (= بلند سوت = بزرگ سود) عموماً به آتش بهرام گفته می شده است. آتش بهرام را، که یکی از سه آتش آئین زرتشت (آتش بهرام، آذران و آتش دادگاه) است، می توان آتش ایالتی خواند. - آتش تغذیه و تطهیر کننده «آذران» های محلی. برای نمونه، آذر فرنیخ، آذر گشنسپ و آذر برزین مهر از آتش های بهرام اند. در روزگار رونق آتش، آتش خانوادگی (آتش دادگاه) هر سه روز یک بار به «آذران» انتقال می یافت و به کمک آتش مادر تطهیر می شد. و خود آتش مادر هر چند سال یک بار در آتشکده بهرام تطهیر می شد. از خاکستر مشترک آذران و آتش بهرام به صورت کود برای مزارع استفاده می کردند^{۳۲}.

۲۹. یسنا، هات ۶۲، بند ۷ (ترجمه پورداود).

۳۰. ترجمه پورداود (یسنا، جلد اول)، صفحه ۱۹۷.

۳۱. ترجمه مهرداد بهار (گزیده های زاد اسپرم)، صفحه ۳۱.

۳۲. در گزیده های زاد اسپرم (ترجمه مهرداد بهار - اساطیر ایران) درباره این آتش می خوانیم: «بلند سوت نیز اندر آسمان است. همان خورگ (= شعله) است که او را جای اندر آتش بهرام است؛ همان گونه که خانه خدای را (جای) اندر خانه است او را از رویش آتش روشن و فراز سوختن بوی و پاکی جای و ستایش ایزدان و کرفه ورزیدن نیرو افزون شود. با دروغ مینوی (= غیر مادی) نبرد کردن، پری پیکران (= دیوهای مؤنث) را که از دریا برآیند و با بدی مادی (?) که (برخود) پوشیده اند و با گند و پلیدی روشنان (= اختران) را به پتیارگی (= دشمنی) آیند و به جادویی آفریدگان را پلید کنند، نابود کردن و سوختن و جادوگر و پری را شکست دادن و به مایه (= کاملا) به شب خفتگان را پاسیانی کردن و با سروش پرهیزگار یار بودن او را خویشتکاری (= وظیفه) است» (صفحه ۲۲).

۲- آذر «وهو فریانه» (= دوستار نیکی)، آتشی که در جسم انسان و حیوان قرار دارد و استاد پورداود آن را حرارت غریزه می‌خواند^{۳۳}. و به قول گزیده‌های زاد اسپرم: «آتش به فرفتار) آن که اندر مردمان و گوسفندان است. او را خورش گواردن، تن تافتن (؟) و چشمان روشن ساختن اندر خویشکاری (= وظیفه) است»^{۳۴}.

۳- آذر «اوروازیشته» (= شادمانی بخشنده‌تر)، آتشی که در گیاهان و رستی‌ها است. گزیده‌های زاد اسپرم می‌آورد: «اوروازشت، آن که اندر گیاهان است، که اندر تخم ایشان آفریده شد. او را زمین سفتن، آب انگیختن و تافتن (؟) و بدان شکوفه گیاهان را دلپسند، زیبا و خوشبوی کردن و میوه رساندن و به بسیار مزه گوهر بخشیدن اندر خویشکاری است»^{۳۵}.

۴- آذر «وازیشته» (= پیش برنده‌تر)، آتش ابرها است و آتش برق. - همان آتشی که از گرز تشر برون جهید و دیو را هلاک کرد^{۳۶}. زاد اسپرم می‌نویسد: «وازشت آن که اندر ابر اندروش (= حرکت) است و تیرگی و تاریکی اندروائی (= فضائی) را نابود کند. ستبری اندر وای را اندک و سبک چهر کردن و تگرگ را گداختن و آبی را که ابر (اندر خود) دارد به اندازه گداختن، سرشک‌دار (= دارای قطره باران) و گرم کردن اندر خویشکاری (وی) است»^{۳۷}.

۵- آذر «سپنیشته» (= مقدس‌تر)، آتش بهشت است، که در گرزمان (عرش) جاویدان در برابر اهورمزدا فروخته است. پنجمین آتش را گزیده‌های زاد اسپرم این‌طور گزارش می‌کند: «آتش افزونی را خود اندر گرزمان (= بهشتی که در خورشید پایه است) بیافرید و او را پیدایی به آتشی است، که اندر زمین سوزان (= شعله‌ور) است و او را افزونی این است که هر سرده (= نوع) این را به سرشت خویش (بیفزاید)»^{۳۸}.

در فرگرد ۱۷ بندهشن نیز از این پنج آتش یاد شده است. با این تفاوت که آتش شماره یک این گزارش از آن اهورمزدا است و آتش شماره ۵ در روی زمین قرار دارد و از آن آتش بهرام است.

۱۳- **آناهیتا صاحب بزرگترین آتشکده‌ها:** با توجه به موقعیت برتر میترا نسبت به آناهیتا، هنوز روشن نیست، که چرا - با وجود خویشاوندی آتش با خورشید بزرگترین

۳۳. یشت‌ها، جلد اول، صفحه ۵۱۲.

۳۴. ترجمه مهرداد بهار، اساطیر ایران، صفحه ۳۲.

۳۵. همان‌جا، صفحه ۳۲.

۳۶. نگاه کنید به ونیداد، فرگرد ۱۹، بند ۴۰.

۳۷. ترجمه مهرداد بهار، اساطیر ایران، صفحه ۳۲.

۳۸. همان‌جا، صفحه ۳۱.

آتشکده‌های ایران باستان منضم به معبد‌های آناهیتا بوده‌اند. از قبیل معبد‌های شوش، همدان، شیز، کنگاور، استخر و سروستان. البته هنوز نمی‌دانیم ارتباط معبد‌های آناهیتا با آتشکده‌ها چگونه بوده است. در هر حال بعید به نظر می‌رسد، که اصولاً معبدی بدون آتشکده وجود داشته بوده باشد. و نمی‌دانیم میان مراسم آتشکده‌های مربوط به معبد‌ها و آتشکده‌های مجرد و عاری از معبد چه فرقی وجود داشته است. آیا آتشکده و معبد هر دو یکی است؟ آیا عضویت عناصر «آب» و «آتش» در گروه عناصر چهارگانه طبیعی (و «باد» و «خاک») در این میان نقشی دارد؟ این‌ها سؤال‌هایی هستند، که برایشان پاسخی نیافتیم.

آیا این که در «ریگ‌ودا»ی هندوان می‌خوانیم، که «اگنی» (= آتش)، به آرامی در زادگاه آب می‌خواهد، تا به رودخانه‌های خواهر خدمت کند؛ و اوست، که آب‌ها را برای نیایشگران پیدا کرده است؛ و آب حیات را در دریای گسترده بیکران می‌دوشد؛ و آب‌ها برای اگنی غذای فراوان می‌آورند؛ و اگنی به سوی آب باز می‌گردد و هفت رودخانه جاویدان همیشه جوان، که زادگان وسیع فلکند و از يك منبع سرچشمه گرفته‌اند، اگنی را چون جرثومه مشترك خود به دست می‌آورند؛ و اشعه اگنی در مشیمة آب‌ها مجتمع‌اند؛ و هر هنگام، که اگنی از ستایش می‌بالد، رگبار باران‌های شیرین فرو می‌ریزد، آیاهمه این پیوندها میان آب و آتش در ایران نیز وجود داشته است؟ و ما منابع مربوط به این پیوند را از دست داده‌ایم.^{۳۹}

به این پیوند میان اوستا و ریگ‌ودا، در مورد انتظار نیایشگران از آتش واگنی توجه کنیم:

خرده اوستا: «بده به من ای آذر، پسر اهورمزدا، به زودی گشایش، به زودی پناه، به زودی زندگی، گشایش فراوان، پناه فراوان، زندگی فراوان، فرزاندگی، تقدس، يك زبان چست، هوش از برای روان و پس از آن خرد بزرگ فراگیرنده فناپذیر...» «از برای من ترقی دهنده خان و مان را، ده را، ناحیه را، کشور را و نام و آوازه کشور را، بده! مرا ای آذر پسر اهورمزدا! آن چه را، که کامروا سازد، اکنون، و از برای همیشگی بهشت پاکان، روشنایی و همه گونه رفاهیت، تا این که من به مزد نیک و نسام نیک رسم...».

ریگ‌ودا: «ای اگنی! به نیایشگر خویش، مانند رزق مقدس، گله‌های گاو عطا فرما، که ثروت شگفت‌انگیز آن پایدار باشد». «باشتاب به سوی ما بیا و با افتخار ثروت‌های

۳۹. در اوستا نیز اغلب «آتش» در کنار «آب» ستایش شده است: «خواستار ستائیدنم ترا ای آذر، پسر اهورمزدا، با همه آتش‌ها، خواستار ستائیدنم آب‌های نیک و همه آب‌های مزدا داده و گیاه‌های مزدا داده را» یسنا، هات ۳، بند ۱۴ (ترجمه پور داود).

گران بهاء بیاورا! «و ما را ثروتی، که به نیکویی مشهور باشد، بیاورا» «ای اگنی نیرومند! آن ثروت دلخواه، که در بخشش تو است و هرگز زوال نمی پذیرد، از تو التماس داریم»...
۱۴- انتقال آتش: طبیعی است برای جا به جا کردن آتش مقدس، به منظور تأسیس آدران یا آذر بهرام جدید و یا تطهیر آتش تدابیر ویژه‌ای اندیشیده شده بوده است. با این که در این مورد نیز اطلاعات ما بسیار ناچیز است، ولی از کلیه شواهد موجود به این نتیجه می‌رسیم، که گل آتش مقدس، در لای خاکستری بسیار پاك و عاری از آلودگی، در ظرفی فلزی و سرپوشیده طی مراسم خاصی از جایی به جای دیگر منتقل می‌شده است، و در محل جدید، که بزرگی و اعتبارش بستگی به این داشته است، که آتشکده‌ای محلی (آدران) و یا آتشکده‌ای ایالتی (بهرام) است، در فضایی تاریک و عاری از نور قرار می‌گرفته است.

چون با طلوع خورشید از درخشش آتش کاسته می‌شد و به عبارت دیگر آتش تحت الشعاع نور خورشید قرار می‌گرفت - ولابد این امر از اعتبار آتش می‌کاست - آتشگاه‌ها را طوری می‌ساختند، که حتی با باز شدن در ورودی نوری به درون اتاق آتش مقدس نتابد. آتش مقدس در این اتاقک در بستری از خاکستر در داخل منقلی در خور، که خود بر سکویی سنگی نشاندۀ شده بود، قرار داشت. معمولاً دو پرستار آتش، شب و روز، در حالی که برای جلوگیری از برخورد نفسشان با آتش جلو دهانشان را با شالی مخصوص بسته بودند و به منظور آلوده نکردن آتش دستکش پوشیده بودند، نگهبان جاودانگی آتش مقدس بودند. چوب‌های خشک و معطر و معمولاً بدون پوست در دو گوشه آتشگاه قرار داشتند و به هنگام لزوم به وسیله پرستاران روی آتش قرار می‌گرفتند. در این حال سرودهای مذهبی خوانده می‌شد. از لوازم مخصوص هیزم نهادن، يك آتشگیر و يك خاك انداز قاشقی بود. برای دمیدن آتش همواره از «دم» استفاده می‌شد.

شاهان به هنگام سفرهای جنگی، توده‌ای از آتش مقدس را همراه می‌بردند. بدیهی است، که زنده نگاه داشتن این توده آتش خود مستلزم تشریفات پر زحمتی بود. خسرو پرویز يك بار برای این که آذر گشنسپ به دست دشمن نیفتد ناگزیر از انتقال آتش به درون ایران شد. و یزدگرد سوم در سال ۲۱ هجری، به هنگام فرار از مقابل سپاهیان عرب، آتش بهرام ری را، که نزد ایرانیان از اعتبار ویژه‌ای برخوردار بود، به منظور جلوگیری از خاموشی با خود همراه برد. این آتش سال‌ها، در سفرهای فارس و کرمان و سیستان همراه یزدگرد بود، تا سرانجام آن را در مرو، در آتشگاهی ویژه، که بنا نهاد، دوباره مستقر کرد.

ایرانیان اغلب به خاطر جنگ‌های مکرر ناگزیر می‌شدند آتش‌های مقدس خود را از جایی به جای دیگر منتقل کنند. خبری که تاریخ قم به نقل از البلدان ابن فقیه (تاریخ

نکارش ۲۹۰ هجری) می آورد، جالب توجه است: «... این آتش [مراد آتش فرنیخ است] در خوارزم بود. انوشیروان آن را به کاریان [ح] آورد. آن گاه، که تازیان چیره شدند، ایرانیان از بیم این که این آتش خاموش شود، بخشی از آن را برگرفته، در فسا، در پرستشگاهی فرو نهادند و بخش دیگر را در همان جا، در کاریان به جای گذاشتند، تا اگر بخشی از این آذر به دست دشمن افتد و خاموش گردد، بخش دیگر همچنان روشن بماند»^{۴۰}.

در حال، با این که نمی دانیم و شاید هرگز ندانیم، که نخستین آتشی که افروخته شده است، از آن کدام «آتش» بوده است، تقریباً اطمینان داریم، که همه آتش هایی که در سراسر جهان آیین زرتشت به حیات ملتهب و سوزان خود ادامه می دهند، از يك آتش زاده شده اند. از نخستین آتش، آتشی دیگر افروخته شده است و همین طور...

در بخش «آتش پس از اسلام» (←) يك بار دیگر به موضوع انتقال آتش خواهیم پرداخت.

۱۴- آتش پس از اسلام: در بخش «انتقال آتش» دیدیم، که ایرانیان برای خاموش نشدن آتش جاویدان خود، اقدامات لازم را به عمل می آوردند. مطالعه در کوشش ایرانیان در زنده نگاه داشتن آتش مقدسشان - اگر هم این کوشش به صورت يك گزارش مستقل عرضه نگردیده است - مطالعه در تاریخ دلبستگی انسان به هویت فرهنگی و استقلال فرهنگی است. مخصوصاً که در این جا، جنگ بر سر استقلال فرهنگی، جدا و پنهان از برنامه های حکومت ها و حاکمیت ها، وسیله يك مردم تشنه استقلال انجام گرفته است. این جا دیگر آتش - تنها - به خاطر عضویتی که در مجموع قوانین و آیین های يك دین دارد، طرف ستایش و نیایش قرار نگرفته است. آتش بهانه ای است، برای تداوم بخشیدن به ارزش های فرهنگی. - بهانه ای که به مرور پرستیده شده است و بهانه پرستان به مرور آتش پرست خوانده شده اند. چون پرستاران فرهنگ آتشین خود بوده اند. تنها آنان که به معنای پرستیدن واقف نیستند، می توانند، از آتش پرست خوانده شدن ایرانیان در گله باشند. احساس حرارت آتش در آذریان (آذران) ها، به عینی ترین و ملموس ترین وجه ممکن، احساس مثبت امکان ثابت قدم بودن در پرستاری و پاسداری از آرمان است^{۴۱}.



۴۰. کتاب تاریخ قم، تحشیه و تصحیح سید جلال الدین تهرانی، تهران ۱۳۱۳، صفحه ۸۸ و ۸۹.

۴۱. یادآوری این نکته ضروری است، که دستور پیامبر اسلام، که باید با زرتشتیان مثل اهل کتاب رفتار شود، تا حدود زیادی زمینه این پرستاری و پاسداری را فراهم ساخته بود.

در این گزارش فرصت پرداختن به آتش زرتشتیان، پس از اسلام، بسیار کم است. با این همه می‌کوشیم، تا حد امکان به یک تصویر کلی دست بیابیم: صرف نظر از هجرت زرتشتیان متعصب به هندوستان، که از سال ۲۹ هجری شروع شد و در سال ۹۹ هجری تا تجمع گروه زیادی از زرتشتیان در کجرات هند، موطن تازه‌ای برای ادامه حیات آیین زرتشت به وجود آمد، آتشکده‌های زرتشتیان نزدیک به چهار قرن به همت پاسداران آتش، -علیرغم مشکلات فراوانی که به وسیله قشریون مذهبی ناآشنا با روح اسلام - بر سر راهشان قرار داده می‌شد، همچنان روشن ماندند.

در سال ۵۱ هجری که عبیدالله ابی‌بکره، حاکم دست‌نشانده امویان در سیستان، فرمان به قتل موبدان زرتشتی و ویران کردن آتشکده‌های آنان داد، دهقانان زرتشتی سر به شورش برداشتند و اعلام عصیان کردند. حاکم ناگزیر از شام کسب تکلیف کرد و این جواب را دریافت:

«... نباید که ایشان معاهدند و آن معبد جای ایشانست و ایشان می‌گویند، که ما خدای پرستیم و این آتشخانه را که داریم، و خورشید را که داریم، نه بدان داریم، که گوئیم، این را پرستیم، اما به جایگاه آن داریم، که شما محراب دارید و خانه مکه. چون برین حال باشد واجب نکند برکندن، که جهودان را نیز کنشت است و ترسایان را کلیسا. و گبرکان را آتشگاه. چون همه معاهدند، میان معبد -جای ایشان - چه فرق کنیم؟ می‌گویند ما خدای پرستیم و این آتشخانه که داریم، و خورشید را، چه فرق کنیم؟...»^{۴۲}

آتشکده‌های نیشابور در کوهستان ریوند، نزدیک طوس، و حوالی بخارا تا سال ۹۱ هجری، و آتشکده سمرقند تا سال ۹۳ هجری روشن بودند.^{۴۳}

در سال ۳۲۳ هجری در حوالی اصفهان، تولد پیامبر اسلام را، به شیوه زرتشتیان، با آتش‌افروزی جشن گرفتند.^{۴۴} چون می‌دانیم، که مرداویج دیلمی، پسر زیار، در سال ۳۲۳ هجری جشن سده باشکوهی در اصفهان برپا کرده است، بعید به نظر نمی‌رسد، که در این سال - به خاطر تقارن ۱۷ ربیع‌اول با دهم بهمن‌ماه - جشن سده و جشن میلاد با هم و در یک روز برگزار شده باشد. بدون تردید سیاست مسالمت‌آمیز زرتشتیان در اتخاذ این تصمیم بسیار مؤثر بوده است. به پیروی از همین سیاست بود، که می‌گفتند، در شب تولد پیامبر، دریاچه ساوه، که قرار بود نطفه زرتشت تا ظهور سوشیانت در آن

۴۲. تاریخ سیستان، مؤلف نامعلوم، به تصحیح ملک‌الشعراى بهار، تهران (سال انتشار

معلوم نیست، سال تصحیح ۱۳۱۴)، صفحه ۹۳.

۴۳. تاریخ ایران در نخستین قرون اسلامی، برتولد شپولر، ترجمه جواد فلاطوری، صفحه ۳۴۳.

۴۴. ابن اثیر، تاریخ‌الکامل، قاهره ۱۳۵۱، جلد ۸ صفحه ۹۴.

نگاهداری شود، خشکید ۴۵.

به گزارش مسعودی، در سال ۳۳۲ آتشکده آذر فرنبغ را «بیشتر از همه آتشها و آتشکده‌های دیگر احترام می‌کنند» ۴۶.

ابن حوقل بر پایه مشاهداتش در سال ۳۴۰ در شرح آتشکده‌های فارس می‌نویسد: «در فارس آتشکده‌های بسیار نیز وجود دارد و تنها از طریق دیوان [؟] می‌توان به آن‌ها آگاہ شد. زیرا شهری و ناحیه‌ای و روستایی نیست، مگر آن که آتشکده‌های فراوان دارد. از جمله آتشکده‌های معروف، که به بزرگداشت آن‌ها بیشتر از دیگران اهمیت می‌دهند، آتشکده کاریان، معروف به نارفرا، است. و آتشکده جره، که منسوب به دارابن داراست و زرتشتیان در مقام تأکید بدان سوگند می‌خورند. آتشکده‌ای نیز در نزدیکی برکه جور، به نام بارین است و کسی که زبان پهلوی می‌دانست، به من نقل کرد، که در آن جا چنین خوانده، که سی میلیون در هم برای بنای آن خرج شده است. و آتشکده دیگر در شاپور معروف به سیوخشین (سیاوشان؟) است و دیگری در شاپور، مقابل در ساسان معروف به جنید [گنبد؟] کاوسن [کاووسان؟] است. و در کازرون آتشکده‌ای موسوم به جفته و در همان جا آتشکده دیگر معروف به کواذن در شیراز آتشکده‌ای به نام کارنیان و دیگری به نام هرمزد است و نیز در شیراز، در قریه سوکان، آتشکده‌ای به نام مشریان است و این آتشکده را از شیراز توان دید...» ۴۷. استخری هم که در سال ۳۴۰ با ابن حوقل، به هنگام مسافرتش به ایران ملاقاتی داشته است، تقریباً گزارشی شبیه گزارش ابن حوقل دارد: «هیچ ناحیه‌ای و روستایی که نه در او آتشگاهی هست. آنچه بزرگتر و معروف‌تر از آن یاد کنیم» ۴۸. و بعد می‌نویسد: «و در پارس گبرکان و ترساآن و جهودان باشند و غلبه با گبرکان دارند. و جهودان اندکی باشند و کتاب‌های گبرکان و آتشکده‌ها و آداب گبرکی هنوز در میان پارس هست و به هیچ ولایت اسلام چندان گبر نباشد، کی در ولایت پارس، کی دارالملک ایشان بودست» ۴۹.

یک سال پس از استخری و ابن حوقل، ابودلف در سال ۳۴۱ مشاهدات خود را از آتشکده بهرام گشنسپ (→) چنین گزارش می‌کند: «در شیز آتشکده مهمی وجود دارد، که آتش زرتشتیان از آن به سوی شرق و غرب فروزان است. بر بالای گنبد این آتشکده

۴۵. تاریخ ایران در نخستین قرون اسلامی، صفحه ۲۴۴.

۴۶. مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد اول، تهران ۱۳۵۶، صفحه ۶۰۴.

۴۷. صورة الارض، ترجمه جعفر شمار، تهران ۱۳۴۵، صفحه ۴۳.

۴۸. مالک و ممالک، به کوشش ایرج افشار، تهران ۱۳۴۷، صفحه ۱۰۶.

۴۹. همان جا، صفحه ۱۲۱.

هلالی از نقره نصب شده... از شگفتی‌های این خانه آن، که کانون آن از ۷۰۰ سال پیش فروزان است. والته خاکستر در آن وجود ندارد و شعله آن هیچ‌گاه خاموش نمی‌گردد»^{۵۰}.
و در جای دیگر اشاره می‌کند: «در ایدج آتشکده عظیم برپا می‌باشد، که تا زمان هارون- الرشید فروزان بوده»^{۵۱}.

جالب توجه است، که در دوره عباسیان کوشش می‌شود، وزرای عباسیان و بزرگان دربار خلافت را زرتشتی قلمداد کنند.

حدود ربع قرن پس از ابودلف، مقدسی می‌نویسد: «کاریان شهر کوچکی است، اما رستاق آن آباد است. در آنجا آتشکده‌ای است، که زرتشتیان بزرگ دارند و از آنجا آتش به جاهای دیگر برند»^{۵۲}.

هدف از آوردن این چند نمونه، اشاره به وجود آتشکده‌های فروزان تا نیمه سده چهارم هجری نبود. بیشتر به آن نیرویی توجه داشتیم، که توانست حدود ۳۵۰ سال روبه‌روی حاکمیت فاسد خلفای اموی و عباسی ایستادگی بکند. متأسفانه با اعمال فشار دولت‌های غزنوی و سلجوقی شعله‌های نهضت‌های مردمی، که با بهانه آتش، فروزان بودند، لرزان شدند، اما هرگز خاموش نشدند...



در این میان، زرتشتیانی که به هندوستان پناه برده بودند به شکل دیگری از آتش مقدس ایرانیان پاسداری کردند. کوشش اینان نیز در دیار بیگانه حائز اهمیت است. آتشی که از ایران هجرت کرد حدود سال ۱۶۸ هجری در آتشکده «سنجان»، به نام «آتش ایرانشاه» نشانده شد.

پس از سه قرن به خاطر حمله‌ای که از طرف دستگاه خلافت به عمل آمد، پارسیان آتش مقدسشان را به کوهستان‌ها بردند و پس از چندی آن را در شهر «نوساری» برپا ساختند. این آتش تا سال ۱۷۴۱ میلادی که به «بلسار» انتقال یافت همچنان در سنجان قرار داشت. از سال ۱۷۴۱ آتش مقدس در محل جدید فروزان است^{۵۳}.
به این ترتیب امروز آتش ایرانشاه کارنامه سوزانی است از حرمت انسان به آرمان.

۵۰. سفرنامه ابودلف در ایران، با تعلیقات و تحقیقات ولادیمیر مینورسکی، ترجمه سید-

ابوالفضل طباطبایی، تهران ۱۳۵۴، صفحه ۴۰.

در باره این معبد از یاقوت، قزوینی، ابن‌خردادبه و مسعودی نیز (مربوط به همین دوره) اطلاعات خوبی در دست است.

۵۱. همان‌جا، صفحه ۸۷.

۵۲. احسن‌التقاسیم، چاپ لیدن ۱۹۰۶، صفحه ۴۲۷.

۵۳. نگاه کنید به: آتش در ایران باستان، موبد اردشیر آذرگشسب، تهران ۱۳۵۳.

و بدون تردید یکی از شکفت‌انگیزترین و پسرگذشت‌ترین خاطرات بشر. افسانه‌ای که با هوشنگ پیشدادی آغاز شد و درتاریخی نامشخص به حقیقت پیوست و درجهان‌حقیقت رقص لهیب میلیون‌ها شعله را، در چشمان میلیون‌ها و باز هم میلیون‌ها انسان به تیمار و بیمار رقصاند. - آتش‌های کرمان و یزد و شیراز امروز هم سرگذشت پیچیده‌ای دارند. و آتش تهران هم و آتش تهران‌پارس هم...

۱۵- جشن آذرگان: با چهارده بخشی که آوردیم، حالامی‌دانیم، چقدر وجودجشنی به نام «آذرگان» موجه است.

در تقویم مزدایی‌ها، روز نهم هرماه، روز آذر است و برابر سنت، آن روزی که نامش با نام‌ماه برابر است: آن‌روز جشن‌ویژه آن‌ماه است. به‌این ترتیب روز نهم آذرماه، روز آذر جشن (آذرگان) است.

متأسفانه - تا جایی که می‌دانیم - جز ابوریحان بیرونی، هیچ‌کدام از مؤلفین ایرانی به مراسم جشن آذرگان نپرداخته‌اند و مطالبی هم، که گردیزی در زین الاخبار خود آورده است، چیزی بیشتر از آن که ابوریحان می‌گوید، بر اطلاعات ما نمی‌افزاید. وما ناگیریم، تنها با شناختی که از احترام پرریشه مردم به آتش داریم (→)، تا حدودی به‌چند و چون این جشن پی بریم.

ابوریحان بیرونی می‌نویسد: «روز نهم آذر روز عید است، که آن‌را برای توافق دو نام آذر جشن می‌نامند. و در این روز به‌افروختن آتش احتیاج می‌یابند و این روز عید آتش است و به‌نام فرشته‌ای، که به همه آتش‌ها موکل است موسوم است و زردشت امر کرده، که در این روز آتشکده‌ها را زیارت کند و قربانی‌ها به آتش نزدیک کند و در امور عالم مشاوره کنند»^{۵۴}.

معمولاً به‌خاطر عدم کیسه‌گیری دقیق، در محدوده بزرگی از زمان، همه جشن‌های ایران باستان جا به‌جا شده‌اند. و در گردش و هجرت پر سرگذشت خود به همه روزها و ماه‌های این سرزمین پرروز و ماه سرزده‌اند. از این روی چه بسا جشن آذرگان در یکی از ماه‌های نیمه اول سال برگزار شده است و جشنی از نیمه اول سال (مثلاً تیرگان) در نیمه دوم. و چه بسا جشنی - برای مدتی و بدون توجه به گردش سال - در ایالتی از ایران تویف کرده است^{۵۵}.

برای نمونه گزارشی از ابوریحان بیرونی، که حاکی از برگزاری آذر جشن در شهریورماه است، جالب توجه است. البته می‌توانستیم، به این نکته توجه داشته باشیم،

۵۴. آثارالباقیه عن القرون والخالیه، ترجمه اکیرداناشرست، تهران ۱۳۵۲، صفحه ۲۹۵.

۵۵. جا دارد، که در فرصتی این جا به‌جایی جشن‌ها مورد یک بررسی همه‌جانبه قرار بگیرد!

که علی‌رغم جا به جایی جشن‌ها، شهریورماه هم برای خود آذر جشنی داشته باشد، اما چون در این گزارش به صراحت گفته شده است، که «این عید در قدیم آغاز زمستان بوده است»، جای شبهه‌ای باقی نمی‌ماند:

«زادویه گفته است، که این روز را آذر جشن می‌گویند و این روز، برای آتش-هایی که در خانه‌های مردم است، عید است و این عید در قدیم آغاز زمستان بوده و در این عید آتش‌های بزرگ در خانه‌ها می‌افروختند و عبادت خداوند و ستایش او را زیاد می‌نمودند و برای صرف غذا و دیگر شادمانی‌ها به گرد هم جمع می‌آمدند. و می‌گویند، که این آتش را برای رفع سرما و خشکی که در زمستان حادث می‌شود، می‌افروختند و می‌گفتند، انتشار حرارت چیزهایی را که برای نباتات زیان‌آور باشد، دفع می‌کند. خورشید موبد گفته است، که آذر جشن روز اول ماه بود، و این عید برای خاصه بوده و از روز-های معروف ایرانیان محسوب می‌شود، اگر چه در ماه‌های فارسی است و این عید از روزهایی است، که مردم تخارستان آن را معمول داشتند و این آتش را برای تغییری که در هوا پیدا شده، که اول زمستان است، می‌افروختند. ولی در زمان ما اهل خراسان این عید را در آغاز پاییز می‌گیرند و این‌روز، روز مهر است، که اول گهنبار پنجم است و آخر آن‌روز بهرام است»^{۵۶}.



آذر و آذرگان کوششی بود برای خوانا ساختن ورق دیگری از تاریخ ایران. در سراسر گزارش، شعله‌های آتش در سراسر ما بود. تاریکی را بهانه کردیم، اما گناه از کم‌سویی چشمان بود!

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی